

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان و نام پدیدآور: دغدغه‌های فرهنگی: شرح مزجی یکی از  
بیانات محوری مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۳ با استفاده  
از دیگر بیانات معظم‌له / گردآوری و تنظیم متن مرکز صهیبا.  
مشخصات نشر: تهران؛ مؤسسه ایمان جهادی، ۱۳۹۰. مشخصات  
ظاهری: ۲۷۲ص. شابک: ۸-۲۰-۶۲۷۵-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت  
فهرست‌نویسی: فیبا موضوع: خامنه‌ای، سید علی؛ رهبر جمهوری  
اسلامی ایران، ۱۳۱۸- — نظریه درباره فرهنگ موضوع: پیام‌ها و  
سخنرانی‌ها شناسه افزوده: مؤسسه جهادی، مرکز صهیبا رده‌بندی  
کتب: DSR۱۶۹۲/ف۱۳۹۰۷۵۲۶/۱۳۹۰ رده‌بندی دبیرسی: ۸۴۴/۹۵۵-۰  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۷۶۴۹۲۲

# دغدغه‌های فرهنگی

شرح مزجی یکی از بیانات محوری مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۳  
با استفاده از دیگر بیانات معظم‌له



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

با حمایت نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور  
ویژه مسابقات فرهنگی سال ۱۳۹۱  
صرفاً جهت استفاده در کتابخانه‌های عمومی  
غیر قابل فروش



### دغدغه‌های فرهنگی

شرح مزجی یکی از بیانات محوری مقام معظم رهبری  
در سال ۱۳۷۳، با استفاده از دیگر بیانات معظم‌له

گردآوری و تنظیم متن: مرکز صهبا

تهیه پی‌نوشت: کمیته انتشارات و تبلیغات

چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۹۰

چاپ اول تا دوازدهم: ۴۲۰۰۰ نسخه

چاپ سیزدهم: خرداد ۱۳۹۱ - ۴۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: منصوری

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۱-۲۲۵۸۵۳۸۲ همراه: ۰۹۱۰-۲۱۱۵۷۷۶

دورنگار: ۰۲۱-۲۲۵۴۵۱۳۲ کد پستی: ۱۹۴۵۸۴۳۳۱۱

www.jahadi.ir info@jahadi.ir

کد این محصول را (۱۰۳۱۳) برای آگاهی از محصولات دیگر  
پیامک کنید به شماره: ۳۰۰۰۷۶۵۰۰۰۱۲۰۴

| فهرست |                            |
|-------|----------------------------|
| ۷     | اشاره                      |
|       | فصل اول                    |
| ۱۳    | طرح دغدغه                  |
|       | فصل دوم                    |
| ۲۵    | منشأ انقلاب اسلامی         |
|       | فصل سوم                    |
| ۳۵    | فرهنگ و هنر ایران و انقلاب |
|       | فصل چهارم                  |
| ۵۱    | جریان روشنفکری بیمار       |
|       | فصل پنجم                   |
| ۷۳    | جریان روشنفکری و انقلاب    |
|       | فصل ششم                    |
| ۹۱    | تهدیدات درونی              |
|       | فصل هفتم                   |
| ۱۰۷   | تهدیدات و تهاجمات بیرونی   |
|       | فصل هشتم                   |
| ۱۲۵   | توقع انقلاب از جبهه فرهنگی |
|       | فصل نهم                    |
| ۱۵۳   | استنتاج                    |
| ۱۶۷   | پی‌نوشت                    |
| ۲۴۵   | فهرست تفصیلی               |



اشاره



بسم الله الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم

معمولاً گنج‌ها را یا از زیر زمین پیدا می‌کنند یا از زیر دریاها. آنهایی که از زیر زمین یافت می‌شوند، خاک‌گرفته و پوسیده هستند. آنهایی که از زیر دریاها یافت می‌شوند، زنگار گرفته و پوسیده. برای یافتن گنج باید زمین و دریا را وجب به وجب گشت و به عمق خاک‌ها و آب‌ها رفت. ما نیز گنجی یافته‌ایم. اما نه از زیر خاک و آب. نه با کندن و زیر و رو کردن و رفتن به اعماق. گنج را بر روی زمین یافتیم. برقی به چشمانمان خورد و دنبال برق را گرفتیم تا آن را یافتیم. گنج ما خاک‌گرفته و زنگار گرفته و پوسیده نبود. فقط غبار گرفته بود؛ غباری به سبب گذر زمان و بی‌توجهی رهگذران. ما گنج را بویدیم و بوسیدیم و بر چشمانمان گذاشتیم. در حد وسع و توانمان غبار را از آن زدودیم و می‌خواهیم آن را در اختیار دیگران قرار دهیم تا همه از آن بهره ببرند. تنها دو توصیه به‌عنوان خواهش داریم. اول اینکه این گنج را با دقت ببینید و همه ظرایف و نکات آن را بررسی کنید. دوم، مراقب باشید این گنج، غبار دوباره نگیرد.

پنج سال پیش از نگارش این متن، در یک نشریه عمومی مطلبی دیدیم از بیانات مقام معظم رهبری، تحت عنوان دغدغه فرهنگی. مطلبی که بسیار تأمل‌برانگیز و عجیب بود. با توکل و جستجو، متن کامل آن بیانات را به‌دست آوردیم. کلامی که مسیر زندگی و سرنوشت ما را تغییر داد. پیرامون آن سخنرانی، همه بیاناتی که در آن سال توسط ایشان ایراد شده بود، بررسی شد. اما تقریباً هیچ‌یک ویژگی‌های متن اصلی را نداشتند. چرا که این متن از نظر حجم محتوا، جمع مخاطب بیانات و همین‌طور ابعاد مطلب، منحصر به فرد بود. اما به هر حال فرصت آن سخنرانی، کوتاه بوده و بعضی مباحث تنها اشاره‌ای به آن شده و به تفصیل بیان نشده‌اند. نوعی از سبک ارائه، در ذهن جوشید. «سبک شرح مَرّجی». مَرّجی به معنای ترکیب و آمیختگی است و وقتی متن با شرح متن، به گونه‌ای در هم بیامیزند که متنی جدید به وجود بیاید، به اینگونه شرح، مَرّجی می‌گویند. کتاب‌های زیادی

وجود دارند که به روش شرح مزجی نوشته شده‌اند. معروف‌ترین آن، کتاب «شرح لمعه» است. کتاب لمعه شهید اول از مشهورترین کتب فقهی شیعه است. این کتاب به‌خاطر محدودیت زمانی، ظرف مدت یک هفته نوشته شده و پس از شهادت او، شهید ثانی شرحی بر این کتاب می‌نویسد به روش مزجی که معروف است به شرح لمعه. او در میان کلمات و جمله‌های کتاب، کلمات و جملات خود را می‌نویسد و برای آنکه تفکیکی ایجاد کند بین متن اصلی و شرح آن، کلمات و جملات متن اصلی را داخل پرانتز می‌گذارد. شرح با متن اصلی ترکیب شده است اما با این حال خودش را به‌گونه‌ای تفکیک می‌کند تا خدشه‌ای به متن اصلی وارد نشود. طلاب و عالمان دینی کاملاً با این روش مأنوس هستند. شاید کسانی که با این روش مأنوس نیستند، در آغاز مطالعه این گونه کتاب‌ها مرتب ذهنشان درگیر تغییر اندازه قلم شود، اما به مرور و با مطالعه بیشتر و توجه به معنی و عمق کلمات، این تغییر اندازه قلم عادی می‌شود.

برای انجام این سبک، کلیه کلمات کلیدی استفاده‌شده توسط معظم‌له، استخراج شد و در مورد بعضی کلمات تحقیق محتوایی انجام گرفت. تحقیق محتوایی همان شرح ترکیبی متن محوری را تشکیل می‌داد. برای شرح متن محوری، از بیانات خود ایشان استفاده شد. برای جمع‌آوری مطلب، به کتاب‌ها و سخنرانی‌های قدیمی نیز مراجعه شد و رزق‌های فراوانی یافتیم. کتاب‌هایی را بررسی کردیم که به‌صورت پراکنده، بیاناتی از ایشان را در دوران‌های قبل رهبری و حتی قبل از انقلاب شامل می‌شد. در این کتاب‌ها بیاناتی زیبا و جذاب پیرامون همین موضوع یافت شد. نکته‌ای که وجود داشت، بازتاب زمان سخنرانی در ادبیات ایشان بود. برای رفع این مسئله، بیانات ایشان تقطیع و جملات غیر مرتبط که ناظر به مسائل جزئی و زمان و مکان سخنرانی بود، حذف شد. البته اصل حفظ ظاهر سند، رعایت شده است و متن صحبت محوری که تاریخ مشخصی دارد با قلم درشت‌تر و متونی که به‌عنوان شرح اضافه شده با قلم ریزتر و تاریخ هر سند نیز در پایان آن مشاهده می‌شود.

دایره بسیار وسیع معلومات معظم‌له باعث شده است در بیانات ایشان، به اسامی، وقایع و اعلام دیگری برخورد کنیم که از آنها بی‌اطلاع و یا کم‌اطلاع هستیم. لذا جهت فهم بیشتر متن، تحقیقاتی بر روی بسیاری از واژگان با استفاده از منابع متنوع و مطمئن و حتی‌المقدور منطبق بر دیدگاه ایشان انجام گرفت. به طور مثال درباره مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی و مرحوم دکتر شریعتی، مطالب متعدد و مختلفی در کتاب‌ها و دانش‌نامه‌ها بیان شده است، اما تحقیقات برای این کتاب با توجه به نوع نگاه معظم‌له به این دو بزرگوار انجام شده است. مجموعه مفصلی که درباره اسامی و وقایع، جمع‌آوری و تنظیم شده، به‌صورت پی‌نوشت در انتهای کتاب آمده است.

متن محوری کتاب، مربوط به دیدار مقام معظم رهبری با عناصر جبهه خودی در حوزه فرهنگ در تاریخ ۷۳/۴/۲۲ (و تتمه‌ای از بحث در تاریخ ۷۳/۶/۲۱) است. در این جلسه هم مسئولان

دولتی در حوزه فرهنگ حضور داشته‌اند و هم گروه‌های مستقل فرهنگی. عناصر جبهه خودی در حوزه فرهنگ در حال تکثیر هستند. این جمع، ریزش‌ها و رویش‌هایی داشته است. چه بسا کسانی در این دیدار حضور داشته‌اند و هم‌اکنون عضو جبهه خودی نیستند و چه بسا کسانی که در هنگام این سخنرانی، هنوز متولد نشده بودند، اما مخاطب این صحبت‌ها خواهند بود؛ چنان که امیرالمؤمنین بعد از جنگ جمل فرمود: «وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ سَبَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ» چه بسیار کسانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند و در جنگ جمل همپای امیرالمؤمنین شمشیر زده‌اند. لذا همه کسانی که این کتاب را مطالعه می‌کنند، می‌توانند خود را حاضر در جلسه و ناظر به کلام مبارک ایشان ببینند. این کلمات راه‌گشا امروز چراغ راه رویش‌های مبارک جبهه فرهنگ است که همه باید این بیانات را تطبیق دهیم با شرایط فردی، جمعی و جامعه خودمان.

بیاناتی که به‌عنوان شرح در میان متن آمده، مخاطبان فرهنگی داشته‌اند، به‌جز برخی مسائل عمومی، مانند «دنیا»، «دعواهای خطی» و «مقایسه انقلاب‌ها». البته درباره مسائل که مقام معظم رهبری در این دیدار مطرح می‌کنند قطعاً می‌شد مطالب بیشتری در این کتاب گردآوری کرد اما در این صورت، کتاب از حالت شرحی بر صحبت اصلی خارج شده و جلوه آن را تحت تأثیر قرار می‌داد.

بعد از فصل اول که «طرح دغدغه» مطرح می‌شود، سه فصل به‌عنوان پیش‌نیاز ادامه بحث، آمده است. سه فصل «منشأ انقلاب اسلامی»، «فرهنگ و هنر ایران و انقلاب» و «جریان روشنفکری بیمار» در مجموع به شرح تاریخچه جریان فرهنگی ایران بعد از ورود اسلام تا زمان پیروزی انقلاب می‌پردازد. همه کسانی که با بیانات مقام معظم رهبری آشنا هستند می‌دانند که ایشان بیانات متعددی درباره انقلاب اسلامی داشته‌اند و از ابعاد مختلفی این موضوع را بررسی کرده‌اند. از میان بیش از پانصد سخنرانی، موردی انتخاب شد که به مقایسه انقلاب‌ها پرداخته و به ریشه و منشأ انقلاب می‌رسد. این سخنرانی اطلاعات جانبی به مخاطب می‌دهد که برای فصول بعد به آن نیاز داریم.

فصل «جریان روشنفکری بیمار» به بحث سه جریان روشنفکری بعد از پیروزی انقلاب می‌پردازد: جریان روشنفکری بیمار، جریان روشنفکری مذهبی و امتداد جریان روشنفکری بیمار. این فصل، ریشه‌های این جریان را بررسی کرده و اطلاعات لازم را درباره ارتباط این جریان با انقلاب اسلامی به مخاطب می‌دهد.

سپس به تهدیدات، توقعات و نتیجه‌گیری می‌رسیم. سیر این فصول بر اساس سیری است که در صحبت محوری تنظیم شده است و ترتیب متن محوری به‌هم نخورده است. از متن اصلی نیز مطلبی حذف نشده؛ به غیر از بعضی صحبت‌های مصداقی و شخصی که مربوط به بحث نبوده است.

برای استفاده هرچه بهتر از این کتاب، نکاتی خدمت مخاطبان تقدیم می‌شود: پاورقی‌ها؛ پاورقی‌ها نکات کوتاهی هستند که برای فهم مطلب، مخاطب به آن نیاز دارد؛ اعم از معنی بعضی لغات مشکل و یا ترجمه متون آیات و روایات. پاورقی‌ها با علامت \* مشخص شده و در انتهای همان صفحه توضیح مربوطه درج شده است.

پی‌نوشت‌ها: پی‌نوشت‌ها همان‌طور که در قبل هم ذکر شد مطالبی هستند که مخاطب برای فهم بیشتر بیانات می‌تواند به آن مراجعه کند که بیشتر شامل توضیح اشخاص و وقایع ذکر شده در بیانات معظم‌له است. کلماتی که پی‌نوشت دارند با درج عددی کوچک در کنار کلمه، مشخص شده و در پایان کتاب، توضیحات آن قرار داده شده است.

نمایه‌ها: نمایه‌ها در این کتاب به دو صورت نمایش داده شده‌اند. هم در حاشیه کتاب در کنار پاراگراف مربوطه و هم در انتهای کتاب به صورت «فهرست تفصیلی». ممکن است مخاطب در هنگام مطالعه یک فصل به علت غرق شدن در محتوا، سیر فصل را فراموش کند؛ نمایه‌ها در حاشیه متن به او کمک می‌کند که با نگاهی سریع به آن، سیر فصل را دوباره باز یابد. فهرست تفصیلی نیز از آن جهت است که مخاطب بعد از مطالعه کتاب در صورتی که نیازمند مطلب خاصی از کتاب باشد، می‌تواند به فهرست تفصیلی مراجعه کرده و عنوان مطلب را یافته و با رجوع به صفحه مورد نظر، مطلب خود را بیابد. فهرست تفصیلی همچنین به مخاطب کمک می‌کند که با مطالعه سریع این فهرست، بتواند مروری اجمالی بر محتوای کتاب داشته باشد. البته وجود نمایه به هیچ‌عنوان نباید باعث شود که مخاطب، خود را از خواندن حتی بخشی از متن کتاب معاف بداند.

قطع کتاب از این جهت «وزیری» انتخاب شده است که فرصت درج نمایه را می‌دهد. مخاطبان محترم این کتاب می‌توانند در حاشیه‌ای که برای کتاب در نظر گرفته شده، در کنار نمایه‌های موجود، نکات مهم خود را یادداشت کنند.

توصیه می‌شود که ابتدا متن کتاب را بدون مراجعه به پی‌نوشت‌ها مطالعه فرمایید چرا که کثرت پی‌نوشت‌ها و حجم آنان باعث می‌شود که نتوانید به خوبی از متن کتاب بهره ببرید. بعد از مطالعه کامل بیانات حضرت آقا، مجدداً به ابتدای بیانات رفته و این بار به محض رسیدن به هر کلمه که شامل توضیحات بود، به قسمت مربوطه مراجعه کرده و پس از مطالعه توضیحات آن کلمه، ادامه بیانات را مطالعه فرمایید.

شاید وقتی برای اولین بار این کتاب را مطالعه می‌فرمایید، چشم‌ها متوجه و درگیر با تغییر اندازه قلم، نمایه، تاریخ‌های بیانات، علامت‌های پاورقی و پی‌نوشت شود؛ اما توصیه می‌کنیم و خواهشمندیم که از توجه به این مسائل پرهیز کرده و متن را دنبال کنید.

## فصل اول

### طرح دغدغه



بسم الله الرحمن الرحيم

«اللَّهُمَّ سَدِّدْ أَسْتِنَتَنَا بِالْصَّوَابِ وَ الْحِكْمَةِ»\*

من از اینکه بالاخره چنین جلسه‌ای که از مدت‌ها پیش مایل به تشکیل آن بودم، برگزار شد، خیلی خوشحالم. شاید بنده با اکثر برادران و خواهرانی که اینجا تشریف دارند، از نزدیک آشنا نباشم؛ لکن فی‌الجمله معتقدم که مجموعه حاضر، بخش مهمی از آن سیصدوسیزده نفر «بدر» این روزگارند. این آیاتی که درباره جنگ بدر در قرآن کریم در سوره انفال\*\* هست بسیار منطبق با وضع ماست. روز بدر، روز فرقان بود، روز تمیز حق و باطل؛ چون دو نیرو در مقابل هم قرار گرفتند و وقتی معارضه کنند این دو نیرو، بقای هر نیرویی نشان می‌دهد که او حق است؛ زیرا که سنت‌های عالم به مدد او و به کمک او می‌شتابند. ۶۴/۱۱/۲۰ یک روزی بود که همه اسلام در سیصدوسیزده نفر خلاصه می‌شد، در جنگ بدر اگر آن سیصدوسیزده نفر نابود می‌شدند، از بین می‌رفتند یا دست به شمشیر برای دفاع از اسلام نمی‌بردند؛ اسلام می‌مرد، نهال اسلام می‌خشکید. این سیصدوسیزده نفر، سیصدوسیزده انسانند اما به قدر یک امت، آن هم یک امت بزرگ و مبارز، با ارزش‌اند. لذا رسول اکرم در جنگ بدر، قبل از شروع جنگ، دست‌ها را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَمْ تُعْبَدْ فِي الْأَرْضِ»\*\*\* یعنی خدایا اگر همین عده کوچک را نابود کنی، اینها بمیرند؛ تو روی زمین دیگر عبادت نمی‌شوی؛ یعنی این سیصدوسیزده نفر تنها عبادت‌گران خدا بودند.

سیصدوسیزده انسان، اما به قدر یک امت

\* برگرفته از دعای امام زمان، مفاتیح‌الجنان: «خداوندا زبانهای ما را به کلام پسندیده و حکمت اصلاح و استوار گردان».

\*\* سوره مبارکه انفال / آیات ۷ الی ۱۴

\*\*\* صحیح مسلم / ج ۹ / ص ۲۱۴

پیداست که در چنین شرایطی، یک نفر از اینها که می‌جنگد، شمشیر به دست می‌گیرد؛ مثل این است که یک امت می‌جنگد. یک نفر که شهید می‌شود؛ مثل این است که یک امت شهید می‌شود. ۶۴/۱۲/۸ پس بدیهی‌ست فردی چون بنده که مرید و مخلص اصحاب بدر و سیصد و سیزده‌ها به تعداد اصحاب بدر و اصحاب طالوت ۵۸/۱۱/۳۳- هستم، به این برادران و خواهران هم، به خاطر تأثیر و آثارشان اخلاص داشته باشیم. مقصود از تشکیل این جلسه، بیان مطلبی جدید نیست؛ بلکه در درجه اول، نفس این گردهمایی‌ست که بنده آن را در این روزگار، لازم می‌دانم و هر چه زمان می‌گذرد، تجمع اصحاب حق را واجب‌تر و فوری‌تر احساس می‌کنم. ثانیاً، به نظرم رسید بعضی از حرف‌هایی را که مکرراً به ذهن بنده می‌آید و گاهی آنها را با فرد فرد دوستانی که در این صراطند در میان می‌گذارم، امروز در این جمع عرض کنم.

ابتدا عرض کنم که بنده به‌عنوان گران‌بارترین مسؤول در نظام جمهوری اسلامی که سنگینی این بار را هم خیلی خوب و با همه وجود حس می‌کنم، در عالم سیاست هیچ دغدغه‌ای ندارم. چون امروز، در میدان سیاست در دنیا، وضع ما بسیار خوب است و دشمن را دنبال خودمان می‌کشانیم. ما در موضع فعالیتیم، اما دشمن با همه حجم و عرض و طول عظیم، و با تسلطی که بر دنیای سیاست دارد و می‌دانییم- در برابر ما، در موضع انفعال است. الحمدلله جبهه خودی در دنیای سیاست، بسیار قوی است. احساس واقعی بنده این است؛ نه اینکه بخواهم به شما چیزی گفته باشم. واقعاً در صحنه گیتی امروز، جمهوری اسلامی، با همین حد و رسمی که دارد، با هیچ‌گونه مشکلی در دنیای سیاست مواجه نیست. ما دشمنان زیادی داریم که آدم‌های عاقل و ورزیده و برجسته‌ای هم در بین دشمنانمان هستند. اما خدای متعال، این‌طور پیش آورده که در این میدان، دست ما قوی‌تر از دست دشمنان است. به گونه‌ای که، اگر کسی با دقت به دنیا نگاه کند، نشانه‌های آشکار این قوی‌تر بودن را خواهد دید. یک حرکت سیاسی روان، پخته و سنجیده، از سوی مسؤولین کشور در حال انجام گرفتن است. اظهاراتی که می‌شود و موضعی که گرفته می‌شود، حساب شده است. نمی‌خواهیم بگوییم کسی هست که اشتباه نمی‌کند. معلوم است که چنین چیزی متوقع نیست و در غیر معصومین، ممکن نیست. می‌خواهیم بگوییم که با وجود اشتباه کم یا زیاد، تلاش هست برای اینکه در زمینه مسائل سیاسی، کار، خوب انجام گیرد. یعنی مسائل سیاسی کشور، رها شده نیست. موضع‌گیری‌ها و حرف‌ها و رفت و آمدها، سنجیده است. اگر می‌بینید کسی می‌آید، کسی می‌رود؛ اجتماعی در اینجا یا در خارج تشکیل می‌شود، همه اینها با حساب است. اول، فایده‌ای بر کار یا دفع ضرری تصور می‌شود، بعد اقدام می‌شود. مجموعه کار این‌طور است؛ الا آنچه که از هر مجموعه کار حساب‌شده‌ای استثنا می‌شود که آن از دست خارج می‌شود.

در میدان سیاست، وضع ما بسیار خوب است. ما در موضع فعالیتیم و دشمن در موضع انفعال است.

چنان که گاهی در گفتار و رفتار انسان هم، کارها، حرف‌ها و کلماتی از دست او خارج می‌شود. هر اشتباهی که صورت گیرد، از این قبیل است. اما تأثیر این وضع در دنیا هم، یک تأثیر بسیار بارز و موجب شکرگزاری پروردگار است.

بله؛ دشمن در بیانات، اظهارات، تبلیغات و در رادیوهای خود، سعی می‌کند موضع سیاسی جمهوری اسلامی را ضعیف نشان دهد. ولی شما هرچه از دشمن می‌شنوید، حمل بر دشمنی کنید. دیده‌اید که در میدان جنگ، وقتی که حمله‌کننده حمله می‌کند، گاهی به‌خصوص در رسوم سابق- برای تحقیر طرف مقابل، مطالبی را هم بر زبان جاری می‌کند و اینکه «می‌زمنت! می‌کشمت! پدرت را در می‌آورم! تو چیزی نیستی!» خب، میدان جنگ است و این هم یکی از راه‌های تضعیف روحیه طرف است. آنچه شما در دنیا می‌شنوید که نسبت به جمهوری اسلامی می‌گویند: نظام جمهوری اسلامی سست است، ضعیف است، در داخل آن اختلاف است، بین فلان کس و فلان کس و بین این جناح و آن جناح دعواست و در همین روزها زایل می‌شود؛ اینها از این قبیل حرف‌هاست. این حرف‌ها از مصادیق این تعبیر است که «الباطل، یموت، بترک ذکره» تکرار که نشد، به خودی خود زایل می‌شود و از بین می‌رود. الحمدلله، وضع سیاسی در داخل و خارج، از لحاظ مشیی که دولت و مسؤولین و نظام عمومی جامعه دارد، از نظر ما مطلوب است و هیچ نگرانی نداریم.

در عرصه مسائل اقتصادی - که آن هم فصل مهمی از مسائل کشور است - بنده از لحاظ حرکت اقتصادی جامعه، هیچ دل‌نگرانی ندارم. چون در این زمینه، کاری در حال انجام گرفتن است و در مجموع که نگاه می‌کنیم، کار بدی هم نیست. امروز همه جوامع دنیا، گرفتاری اقتصادی دارند. حتی همان کسانی که سعی می‌کنند فشارهای خودشان را هم به ما منتقل کنند، از این بابت، گرفتاری سختی دارند. البته ما هم بی‌گرفتاری نیستیم. لکن بنده، در باب اقتصاد، هیچ دغدغه و نگرانی ندارم. با این حال، غمی در دل دارم که غم گرفتاری گرفتاران و طبقات ضعیف جامعه است. بالاخره هرکس که بخواهد اسلامی فکر و احساس کند، این غم را دارد. اما در کنار این غم، امید نسبتاً درخشانی هم دارم که ان شاءالله مسؤولین کشور بتوانند مشکلات اقتصادی جامعه را حل کنند. آن‌طور که برنامه‌ها نشان می‌دهد، به نقطه حل مشکلات هم هرچند نه در کوتاه‌مدت - خواهیم رسید. امروز در زمینه‌های اقتصادی، حرکت خوبی آغاز شده است. کسی که در چنین مسائلی اهل بصیرت باشد و خوشبینانه نگاه کند، اگر از شعارهای روزنامه‌ای و متلک‌گویی‌هایی که در گوشه و کنار می‌شود و نیز از بعضی ابراز عصبانیت‌های ناشی از ندانستن واقعیات یا ندانستن مسائل کشور و مسائل اقتصادی بگذرد، خواهد دید که کار خوبی در شرف انجام شدن است. اما به‌هرحال، آن غمی که عرض کردم، نسبت به طبقات ضعیف جامعه، در دل‌های ما هست.

«الباطل یموت، بترک ذکره» اظهارات دشمن در عرصه سیاست اگر تکرار نشود، به خودی خود زایل می‌شود.

در باب اقتصاد با اینکه غم طبقات ضعیف جامعه را در دل دارم، اما نسبت به آینده امیدوارم.

و اما در عرصه فرهنگ، بنده به معنای واقعی کلمه، احساس نگرانی می‌کنم و حقیقتاً دغدغه دارم. این دغدغه از آن دغدغه‌هایی است که آدمی به خاطر آن، گاهی ممکن است نصف شب هم از خواب بیدار شود و به درگاه پروردگار تضرع کند. من چنین دغدغه‌ای دارم. البته در سخنرانی‌ها، از این دغدغه با مردم نخواهم گفت، اما نمی‌شود که به شما نگویم. شما خودتان دست‌اندرکاران مسائل فرهنگی هستید و باید از این دغدغه من خبر داشته باشید. خود من هم آدمی بی‌اطلاع از مسائل فرهنگی نیستم؛ همان‌طور که از مسائل کشور نیز هیچ‌گاه بی‌خبر نبوده‌ام. لذا است که حقیقتاً در باب فرهنگ، احساس نگرانی عمیقی دارم. البته در اثر تربیت‌های اولیه اسلامی، احساس مبارکی در ما به‌وجود آمده بود. بعد هم خدای متعال منت گذاشت و کسی مثل امام<sup>۱</sup> را بر ما گماشت و ایشان با وجود و حرکت خود، آن احساس را که احساس امید به آینده است، در ما تقویت کرد. من خدا را شاکرم که حتی برای یک لحظه هم، امید خود را در همین عرصه پر دغدغه از دست نداده‌ام. اگر تلاشی می‌کنم، حرفی بر زبان می‌آورم و دست به اقدامی می‌زنم، همه ناشی از آن امید است. ان‌شاءالله و به فضل پروردگار، روزبه‌روز هم به این تلاش و اقدام و حرکت خواهم افزود. کما اینکه چون امیدوارم، از اول انقلاب تا امروز هم، در این روند، روزبه‌روز تلاش و حرکت خود را بیشتر کرده‌ام.

با این همه، آن دغدغه که شبیه دغدغه در میدان جنگ است، وجود دارد. میدان جنگ، از دغدغه بسیاری برخوردار است. اغلب شما لابد جبهه‌ای هستید و این را می‌دانید. البته دغدغه میدان جنگ، به معنای رهاکردن سنگر، عقب‌نشینی و ناامید شدن نیست؛ دغدغه‌ای سوای اینهاست که هم در خطوط مقدم و هم در قرارگاه‌ها، با آدم است. من هر دو جا بوده‌ام و در این عرصه دغدغه جدی دارم.

دغدغه فرهنگی شبیه  
دغدغه در میدان جنگ  
است و به معنای رها  
کردن سنگر، عقب‌نشینی  
و ناامید شدن نیست.

ما باید مقوله فرهنگ را از نو ارزیابی کنیم. من به ذهنم این‌طور می‌رسد که ما در نظام جمهوری اسلامی، مقوله فرهنگ را قدری دست کم گرفته‌ایم. به نظر من تأثیر فرهنگ، هم به‌عنوان یک عامل اصلی و تعیین‌کننده در رفتارهای فردی و اجتماعی کشور و امت‌مان؛ هم به‌عنوان یک حامل برای تأثیرات و اثرگذاری‌های سیاسی-گرایش‌های سیاسی-مغفول‌عنه قرار گرفته و آنچنان که باید و شاید نیست. حرف‌هایی زده می‌شود، چیزهایی می‌گوییم، بنده خودم مطالبی را زیاد تکرار می‌کنم؛ لیکن در مقام عمل می‌بینیم

که بهای آنچنانی داده نمی‌شود. ۷۸/۹/۳۳

دغدغه فرهنگی و اهتمام به مسأله فرهنگ، یک‌وقت یک حالت حساسیت شخصی است؛ یک‌وقت هم ناشی از نگرش به فرهنگ است. حساسیت شخصی و گرایش‌های فردی، آنچنان اهمیت و ارزشی ندارد. آنچه مهم است، این است که ما ببینیم واقعاً فرهنگ چه تأثیری در سرنوشت کشور دارد و پرداختن به مسأله فرهنگ و حساس بودن بر روی آن، برای آینده‌ای

فرهنگ و رفتارهای جامعه  
برخاسته از عقاید و اخلاقیات  
جامعه است.

که همه ما به آن علاقمندیم و برای آن، کار می‌کنیم، چقدر می‌تواند نقش ایفا کند. به نظر ما این‌گونه است که بخش عمده فرهنگ، همان عقاید و اخلاقیات یک فرد یا یک جامعه است. رفتارهای جامعه هم که جزو فرهنگ عمومی و فرهنگ یک ملت است، برخاسته از همان عقاید است. در واقع عقاید یا اخلاقیات، رفتارهای انسان را شکل می‌دهند و به وجود می‌آورند. خُلقیات اجتماعی، رفتارهای اجتماعی را به وجود می‌آورند و خُلقیات فردی، باعث به وجود آمدن رفتارهای فردی می‌شوند. بنابراین درست است که مقوله فرهنگ در موارد زیادی شامل رفتارها هم می‌شود، لیکن اساس و ریشه فرهنگ عبارت است از عقیده و برداشت و تلقی هر انسانی از واقعیات و حقایق عالم، و نیز خُلقیات فردی و خُلقیات اجتماعی و ملی.<sup>۷۹/۹/۱۹</sup>

فرهنگ یعنی ذهنیت‌های  
حاکم بر وجود انسان که  
رفتارهای او را به سمتی  
هدایت می‌کند.

من این‌طور احساس می‌کنم که همه رفتارهای فردی و جمعی ما به‌عنوان مسؤول و رفتارهای ملت‌مان، تحت تأثیر دو مجموعه عوامل است؛ یک مجموعه، آن استعدادها و امکانات و اینهاست؛ هوش، توانایی‌ها و استعدادهای مردم. فرض بفرمایید یک فرد را در نظر می‌گیریم، یک قسمت از تلاش و فعالیتش در هر میدانی از میدان‌ها، مربوط به آن استعدادها و توانایی‌ها و ظرفیت‌های وجودی خودش یا فضایی است که از آن استفاده می‌کند. بخش دوم، آن عامل مؤثر و جهت‌دهنده ذهنیت است. مراد ما از فرهنگ، همان ذهنیت‌هاست. هر جا که من تعبیر فرهنگ را به کار می‌برم، مرادم آن معنای عام فرهنگ است؛ یعنی آن ذهنیت‌های حاکم بر وجود انسان که رفتارهای او را به سمتی هدایت می‌کند - تسریع، یا کند می‌کند - این، حداقل نیمی از عوامل تعیین‌کننده و پیش‌برنده و جهت‌دهنده به همه رفتارهاست. برای اینکه مسأله، کاملاً محسوس شود و آن نگرانی که در ذهن بنده است، بیشتر واضح گردد - که چرا گاهی اوقات به این مسأله، زیاد می‌پردازم - یک جبهه جنگ را فرض بفرمایید که یک مجموعه سرباز، با فداکاری، با قدرت تصمیم، با اراده و با ایستادگی می‌جنگند؛ مثل جنگی که ما هشت سال در جبهه داشتیم. در آن زمان، شما وارد منطقه‌ای می‌شدید، می‌دیدید یک مشت جوان مؤمن حزب‌اللهی فداکار از جان گذشته، ایستاده‌اند و مبارزه می‌کنند. از هر کدام سؤال می‌کردید چرا مبارزه می‌کنید، می‌گفت وظیفه من است. امام گفتند، دستور دینی من است. دشمن به کشور من تجاوز کرده، مرزها و ناموس مرا تهدید می‌کند. ما ملت زنده‌ای هستیم و باید از خودمان دفاع کنیم. او مجموعه‌ای از باورهای ذهنی را برای شما در میان می‌گذارد که اعتقاد به خدا، اعتقاد به قیامت، اعتقاد به شهادت، اعتقاد به دستور امام، لزوم اطاعت از امام، اعتقاد به متجاوز بودن این دشمن، اعتقاد به اینکه من ملتی هستم که باید از خودم دفاع کنم، در آن هست. این مجموعه در هم آمیخته در هم تنیده اعتقادات دینی، در بیان او بروز می‌کند. شما می‌بینید که این اعتقادات موجب شده است تا این جوان بایستد، از آسایش خانه‌اش، از

زندگی، از تحصیل و دانشگاهش دست بکشد، به جبهه برود و جان خودش را به خطر بیندازد؛  
 احياناً هم، کشته یا مجروح شود و تا آخر عمر با آن بسازد؛ که الان روی چرخ، تعدادی از آنها  
 را مشاهده می‌کنید.

حالا اگر در همین حالی که این جوان در این میدان، با این حرارت می‌جنگد، یک نفر بیاید، بنا  
 کند در این باورها خدشه کردن و مثلاً بگوید، اینکه شما می‌گویید این دشمن، متجاوز است،  
 چه تجاویزی؟ ما اول حمله کردیم! شروع کند در ذهنیت او رخنه کردن و اعتقاد او را به متجاوز  
 بودن این دشمن و به فضیلت و ارزش شهادت، ضعیف کند؛ اعتقاد او را به اینکه وقتی امام  
 دستور داد، باید دستور امام عمل شود، تضعیف کند؛ اعتقاد و باور او را به اینکه یک فرد باید از  
 کشور، از میهن و از مرزهای خودش دفاع کند، ضعیف کند؛ خب، شما ببینید این جوان مؤمن  
 آماده‌ای که مثل گلوله سوزانی به سمت سینه دشمن حرکت می‌کرد، با این تبدیل باورها،  
 تبدیل به چه می‌شود؟ به یک موجود پشیمان، متزلزل، مردّد و احياناً پشت به جبهه کرده،  
 تبدیل می‌شود. یعنی همین آدم، همین شخصیت، با همان استعدادها، با همان قدرت بدنی،  
 با همان هوش، با همان توانی که از لحاظ جسمانی و مغزی و قدرت اراده و تصمیم‌گیری  
 داشت، با تبدیل محتوای ذهنی خودش، از یک موجود فعال پیشرو اثرگذار، تبدیل به یک  
 موجود منفعل منهزم\* می‌شود. این امر بسیار واضحی است. خب، ممکن است کسی هم برود،  
 آن احساسات، آن ایمان و آن باور را در او تقویت کند، یا در کسی که آنچنان نیست، این ایمان  
 را به‌وجود آورد و از او یک موجود اثرگذار فعال پیشرو آنچنانی بسازد.

من به این نکته، متنبّه شدم که اینکه می‌گویند «مِدادُ الْعِلْمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»\*\*  
 معنایش این است، آن عالم است که می‌تواند محتوای ذهن انسانی را تبدیل به چیزی کند که از  
 این جسم به اصطلاح رایج امروز- از این سخت‌افزار موجود بشری، یک انسان متعالی، یک انسان  
 پیشرو و یک انسان فعال و مقاوم بسازد. یک عالم می‌تواند این کار را بکند؛ «مداد العلماء»، واقعاً  
 افضل از «دماء الشهداء» است. برای خاطر اینکه همین جوانان طلبه ما در میدان جنگ آن گروه  
 رزمی، تبلیغی که من بارها آنها را در آنجا مشاهده کردم- به میدان جنگ می‌رفتند و انسان‌ها و  
 آدم‌های معمولی را تبدیل به آدم‌های مقاوم می‌کردند؛ انسان‌های سست را تبدیل به آدم‌های  
 قرص، و انسان‌های متزلزل را تبدیل به انسان‌های ایستاده دارای مقاومت می‌کردند.  
 ۷۸/۹/۲۳

بحث فرهنگ است، بحث ذهن است، بحث قوه دراکه انسانی است؛ بحث سازندگی شخصیت  
 انسان‌هاست و خلاصه، بحث دل است. به قول آن بزرگوار که می‌گوید:

دِه بُوَد آن، نه دل؛ که اندر وی گاو و خر بینی و ضیاع و عقار!\*\*\*

یک موجود فعال پیش‌رو  
 اثرگذار، با تبدیل محتوای  
 ذهنی‌اش، به یک موجود  
 منفعل منهزم تبدیل  
 می‌شود.

«مداد العلماء افضل من  
 دماء الشهداء»

جوانان طلبه در میدان  
 جنگ انسان‌های متزلزل را  
 به انسان‌های ایستاده دارای  
 مقاومت تبدیل می‌کردند.

فرهنگ مفهومی است که  
 در حقیقت با دل انسان سر  
 و کار دارد.

\* (هزم)، شکست‌خورده

\*\* عوالم‌العلوم (شیخ عبدالله بحرانی) ج ۲/ ص ۱۸۵

\*\*\* سنایی غزنوی (۴۷۳-۴۵۵ق)، ضیاع و عقار به معنی آب و آبادی است.

اگر دل، دل باشد، در آن، متاعِ باب دل وجود خواهد داشت. مگر اینکه ده باشد و دل نباشد. آن وقت است که در آن، چوب و سنگ و آهن و کشتزار و گاو و خر و ساختمان چندین طبقه و ثروت و از این قبیل، فراوان دیده خواهد شد. شما با دل به معنای حقیقی و صحیحش مواجه هستید.

من به خاطر اهمیتی که معتقدم در باب موضوع فرهنگ و نفوذ فرهنگی و شخصیت فرهنگی و کاری که دشمنان و دوستان می‌توانند در این مورد بکنند، وجود دارد - که حقیقتاً با هیچ کار دیگر و با هیچ سازندگی و بنای دیگر، آن را قابل مقایسه نمی‌دانم - از اوایل انقلاب تاکنون، از مقولهٔ فرهنگ، دغدغه و نگرانی و دلبهٔ بسیاری دارم. این دغدغه و نگرانی، گاهی درک می‌شد، گاهی درک نمی‌شد. مواردی که درک می‌شد، گاهی تجاوب\* می‌شد، گاهی نمی‌شد. ۷۵/۲/۳۱

واقعاً امروز مسائل فرهنگی کشور زمین افتاده است. همه خودشان را فرهنگی می‌دانند، همه نسبت به مسائل فرهنگی اظهار شوق و علاقه می‌کنند و آن را در بیانات و اظهاراتشان مهم نشان می‌دهند، اما حقیقتاً کار فرهنگی در کشور، متناسب با پیشرفت و ریشه دواندن انقلاب در جامعه نیست. ما امروز خیلی کارهای فرهنگی باید می‌کردیم که نکردیم، خیلی برنامه‌ها باید می‌ریختیم که نریختیم و حقیقتاً دستان از خیلی کارها چه در داخل و چه در خارج کشور خالی است. لذاست که مسائل فرهنگی حقیقتاً درخور این است که به آن، با سعهٔ صدر و اهتمام و دل‌سوزی عمیق و همراه با خبرگی و کارشناسی رسیدگی بشود.

همهٔ کارها را خبره‌ها انجام می‌دهند؛ چرا کار فرهنگی را خبره‌ها نباید انجام بدهند و هرکسی وارد میدان کار فرهنگی بشود و چیزی بگوید و نظری بدهد و اقدامی بکند؟ متأسفانه خیلی از کسانی که می‌توانند کار فرهنگی بکنند، به کارهای اجرایی و یا سیاسی مشغولند، یا حتی اگر با نام فرهنگی هم حضور دارند، باطن کار، کار سیاسی است. یک وقت در یکی، دو سال قبل، یکی از این مجموعه‌هایی که در کشور با نیت خوبی تشکیل شد، برای کاری پیش من آمدند. در آن وقت، به آنها گفتم که به شما توصیه می‌کنم به کار سیاسی نپردازید. کار سیاسی، الان این همه متصدی و مباشر وارد و ناوارد دارد و الحمدلله چون کار آسانی است، همه هم وارد می‌شوند و بعد از یکی، دو روز و چند صبحی، سیاسی می‌شوند! به آنها گفتم که این خیلی طرفدار و مشتری و مرتکب و مُعْتَرَف\*\* دارد؛ شما بروید در آن حیطه‌ای که دارید، به کار فرهنگی بپردازید.

معنای این توصیه این نیست که در رشد سیاسی ذهن مردم تلاش نکنید. خیر، این هم وظیفهٔ همه است، این هم خودش یک کار فرهنگی است که انسان تلاش کند مردم رشد سیاسی و

مسائل فرهنگی باید با سعهٔ صدر و اهتمام و دل‌سوزی عمیق و همراه با خبرگی و کارشناسی رسیدگی بشود.

رشد سیاسی ذهن مردم، خودش یک کار فرهنگی است.

\* (چوب)، یکدیگر را جواب دادن

\*\* (غرف)، با مشت آب بردارنده؛ در اینجا یعنی افرادی که با مشت از کار سیاسی آب برداشته باشند زیاد هست.

قدرت تحلیل و بینش درست پیدا کنند، حالا وقتی کسی بینش سیاسی پیدا کرد، درست و نادرستش را خودش بعداً تعیین خواهد کرد. باید قدرت دید حقایق سیاسی در مردم به وجود آید تا در برخورد با جریان‌ها و حوادث سیاسی گیج نباشند. اگر مردم، قدرت تحلیل داشته باشند، این مملکت و انقلاب را بیمه و تضمین می‌کنند. هر حادثه‌ای که در جایی به وجود می‌آید، مردم باید بتوانند دور و بر حادثه را یک خرده نگاه کنند و بفهمند قضیه چیست. این، واقعاً خیلی مهم است. ما الان متأسفانه این را نداریم و یا کم داریم. هرچه خود انقلاب و سنگلاخ‌های آن، مردم را به پیچ‌وتاب انداخته و پیش‌برده، به جای خود محفوظ است، اما ما و مجموعه‌های ما کمتر تلاش کرده‌اند. البته اوایل انقلاب در این مورد تا چند سالی کارهایی می‌شد و بعضی از مجموعه‌ها تلاش می‌کردند تا مردم را از لحاظ بینش سیاسی جلو ببرند، اما حالا نیست. این، خودش یک کار فرهنگی است. توصیه‌ام به آن مجموعه این بود که شما در کارهای باندی و اجرایی سیاسی وارد نشوید و به کار فرهنگی بپردازید که متأسفانه غریب است. حالا هم من به آقایان عرض می‌کنم که واقعاً کار فرهنگی مهم است. بیش از کار سیاسی، باید برای شما کار فرهنگی اهمیت داشته باشد. ۶/۱۰/۱۳

توصیه به پرهیز از کارهای باندی و اجرایی سیاسی

کار فرهنگی مهمتر از کار سیاسی است.

بسیاری از مشکلاتی که به نظرمان می‌رسد در صحنه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی و با حتی سیاسی داریم، اگر کاوش کنیم، به مشکلات فرهنگی برمی‌گردد. با اینکه نظام جمهوری اسلامی، از آغاز، بر یک مبنای فرهنگی بنیان شد و رهبر و پدیدآورنده این نظام، یک عنصر بیش از همه چیز فرهنگی بود و مسؤولان این نظام هم در طول این مدت، تقریباً همیشه همین‌طور بوده‌اند؛ درعین حال باید اعتراف کنیم که در زمینه‌های فرهنگی، آن کار مطلوب و مورد انتظار را خیلی انجام نداده‌ایم. مجموعاً در زمینه‌های فرهنگی، ما کم‌کاری داریم؛ حقّاً این را باید قبول کنیم. ۶۹/۹/۱۹

نظام جمهوری اسلامی از آغاز بر یک مبنای فرهنگی بنیان شد.

این دغدغه در ذهن من هست که فرهنگ جنگ و فرهنگ انقلاب و درحقیقت روحیه انقلاب آن روحیه‌ای که در جنگ، میدانی برای رشد و بالندگی پیدا کرده بود- از بین برود. البته باید به خدای متعال توکل کرد و به آینده خوش‌بین بود؛ که من حقیقتاً به آینده خوش‌بینم و خیلی از افق‌ها را خوب و روشن می‌بینم. به هر جهت، این دغدغه وجود دارد. ۷۰/۴/۲۵ آیا فرهنگ جامعه، بر مبنای تفکر و روحیه انقلاب، آن تحول لازم را پیدا کرده است؟ اگر بگوییم بله؛ چنانچه کسی با ژرف‌نگری به مسأله نگاه کند، بعید است که این را از ما قبول نماید. البته خیلی تغییرات، ایجاد شده، اما نمی‌شود ادعا کرد که تحول کامل فرهنگی انجام شده است. شاید لازم باشد که در طول سی سال، چهل سال و یا پنجاه سال، این تحول انجام شود - حرفی نیست- اما حرکت باید به آن جهت باشد. بلاشک، ما امروز را که نگاه می‌کنیم، باید مثل راه‌رویی باشیم که وقتی در ساعت پنجم حرکت خودش نگاه می‌کند، باید از ساعت اول

فرهنگ جامعه، بر مبنای تفکر و روحیه انقلاب، تحول لازم را پیدا نکرده است.

بیشتر رفته باشد؛ ساعت دهم، از ساعت پنجم باید بیشتر رفته باشد. اگر دیدید بیشتر نرفته، پس عیبی در کار است. ما باید روزه‌روز به آن فرهنگ انقلابی در همه شؤن نزدیک‌تر شده باشیم. اگر ببینیم این حادثه اتفاق نیفتاده، باید استنتاج بکنیم که کار و تلاش فرهنگی در جامعه انقلابی ما، به خوبی و کمال و سلامت انجام نگرفته است و نقایصی دارد، که آن نقایص را باید برطرف کنید. مثل همه مردم دیگری که وقتی نقصی در کارشان باشد، خودنگری و بازنگری می‌کنند، راه‌های جدید را جستجو می‌نمایند، عیوب را می‌فهمند و علاج می‌کنند. باید ببینیم مشکل چیست، باید عیوب را پیدا کنیم و آنها را درمان نماییم. باید راه جدیدی پیدا کنیم و اگر میان‌بر هست، بزنیم. چنانچه سرعت، کم است، باید بیشترش کنیم.<sup>۶۹/۹/۱۹</sup>

باید مسأله فرهنگ را با کلیتش، مسأله اول این کشور به حساب آورد.

باید مسأله فرهنگ را با کلیتش، مسأله اول این کشور به حساب آورد. ما اگر توانستیم فرهنگ این کشور را با پایه‌های مستحکم و قوی<sup>\*</sup> و نهادهای صحیحی که کارایی لازم را داشته باشند، پشتیبانی و تقویت کنیم، کار این کشور روی غلتک خواهد افتاد و پیشروی این کشور در همه زمینه‌های مورد نظر تضمین خواهد شد. چنانچه ما فرهنگ را اصلاح و دنبال نکردیم، به احتمال زیاد برنامه‌ریزی‌هایمان آبرو خواهد بود؛ یعنی مدتی تلاش می‌کنیم، زحمت می‌کشیم، اما نمی‌توانیم به نتایج قطعی آن امیدوار باشیم.<sup>۷۵/۹/۲۰</sup>

بشر در تکلیف و قبول زحمت است که می‌تواند قله‌ها را فتح کند.

گذشته از این مسائل، امروز واقعیت‌هایی وجود دارد که می‌خواهم راجع به آنها قدری صحبت کنم. البته هیچ پیشنهاد عملی هم ندارم. پس، از من توقع هم نکنید که بنشینم و به شما پیشنهاد عملی بدهم. این شماست که باید هم پیشنهاد عملی بدهید و هم خودتان عمل کنید. بحمدالله، همه شما مسؤولید؛ و من آن موضوع سیصد و سیزده نفری را که اول صحبت دربارۀ شما گفتم، مبتنی بر تعارف نبود؛ بلکه اعتقادم این است. من این اعتقاد را دربارۀ کسانی از شما که می‌شناسمتان، راسخ‌تر از کسانی که نمی‌شناسم، دارم. لذا می‌خواهم با همین احساسی که دربارۀ شما دارم، آن قلابۀ معنوی تکلیفی را که بر گردن دارید، سنگین‌تر و محکم‌تر کنم. این تکلیف من است. اصلاً معنای تکلیف همین است؛ یعنی کُلفت<sup>\*\*</sup> را بر دوش کسی بار کردن. خدا، بزرگ‌ترین مکلف و انسان برترین مکلف است. بشر در تکلیف در قبول کُلفت و قبول زحمت است که می‌تواند قله‌ها را فتح کند. یک ملت اگر زحمت نکشد، اگر تلاش نکند و اگر به خودش رنج ندهد، راحتی‌های آمیخته با آن رنج را هم به‌دست نخواهد آورد. راحتی ناشی از تنبلی را به‌دست می‌آورد، اما راحتی ناشی از تنبلی، مثل راحتی بیمار در بستر بیماری است که دراز کشیده، راحت است، کاری هم نمی‌کند، اما سالم نیست. راحتی ناشی از زحمت و تلاش، مثل راحتی آن ورزش‌کاری است که ورزشش را می‌کند، رنج را

\* (قوم)، استوار

\*\* (کال‌ف)، سختی، رنج، مشقت

می‌پذیرد، بعد می‌آید بدنش را شستشو می‌دهد، احساس آسایش، آرامش، قدرت، روحیهٔ باز و اقتدار جسمانی و روحی می‌کند. <sup>۷۹/۵/۱۲</sup> و من به‌عنوان بندهٔ خدا، می‌خواهم امروز تکلیف شما را سنگین کنم. لذا، برخی از واقعیت‌هایی را که می‌دانم، می‌گویم. از همین حالا عرض می‌کنم، که خود شما هم این واقعیت‌ها را می‌دانید. منتها در شنیدن اثری هست که در دانستن نیست. می‌خواهم با اینکه خودتان می‌دانید، باز هم بشنوید.

## فصل دوم

### منشأ انقلاب اسلامی



راز ماندگاری در تاریخ و بارور شدن، این است که اصل و ریشه، طیب و پاکیزه باشد.

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ\*»  
 خدای متعال برای اینکه جریان‌های زندگی و تاریخ را به درستی به بشر بفهماند این تمثیل را در قرآن کریم می‌آورد که هر پدیده‌ای، هر جریانی، هر فکری و هر واقعیتی در جامعه و در تاریخ در صورتی می‌ماند و بارور می‌شود که در اصل و ریشه، طیب و پاکیزه باشد؛ مانند درختی که طیب و پاکیزه است. یعنی درختی که در اصل، سالم است و دچار نقص و بیماری و آفت نیست، و این درخت در زمینی که می‌تواند درختان را بارور بکند، غرس می‌شود؛ این چنین درختی رشد می‌کند و باقی می‌ماند و در زمان خود شکوفا می‌شود و در زمان خود میوه شیرین و مطلوب را می‌دهد و انسان از آن بهره می‌برد. یک حادثه، یک پدیده اجتماعی هم همین‌طور است. کلمه یعنی همه پدیده‌ها و همه حادثه‌ها و همه اندیشه‌ها و عقیده‌ها و خلاصه همه چیزهایی است که در این عالم به انسان ارتباطی دارد. کلمه، اگر طیب باشد، اگر سالم باشد و اگر مانند نهالی که در سرزمین مناسبی غرس می‌شود در سرزمین مناسب خود قرار بگیرد، رشد می‌کند. همه جریان‌های تاریخ را و همه حوادث را می‌شود با این ترتیب و با این معیار، نسبت به ماندن یا نماندنشان پیش‌بینی کرد.<sup>۵۸/۱۲/۳۴</sup>

آسیب‌پذیری این انقلاب، از همه انقلاب‌های بزرگ دنیا به مراتب کمتر بوده است.

انقلاب ما بسیار عظیم و بسیار بالاتر و برتر از تقویم‌ها و تقدیرهای ناظران بین‌المللی است. از لحاظ بنیه، بسیار قوی است. به همین دلیل با وجود اینکه علیه این انقلاب، تهاجم‌ها و ضربه‌ها و محاصره‌ها، بیش از همه انقلاب‌هایی که من می‌شناسم بوده؛ آسیب‌پذیری این انقلاب، از همه

\* سوره مبارکه ابراهیم / آیه ۲۴: «أَيَا نِدَانَسْتِيْ كِهْ خُذَا چَکُونِهْ مَثَلِيْ زِدِهْ اَسْت؟ کَلِمَهْ پَاکْ مَانَدِ دِرْخَتْ پَاکْ اَسْت، رِيشَه‌اش اَسْتَوَارْ وْ پَاڤَرَجَا وْ شَاخَه‌اش دِرْ اَسْمَانْ اَسْت.»

انقلاب‌های بزرگ دنیا به مراتب کمتر بوده است. من یادداشت کرده‌ام که انقلابمان را با سه انقلاب معروف - که کم و بیش شما آقایان می‌شناسید- مقایسه کنم. البته غیر از اینها هم مواردی هست، اما این سه انقلاب، مهم است.

یکی «انقلاب کبیر فرانسه»<sup>۲</sup> است؛ از انقلاب‌های دوردست با دویست و خرده‌ای سال فاصله. یکی «انقلاب شوروی» است در فاصله تقریباً نزدیک به ما که یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های قرون اخیر است. یکی هم یک انقلاب اسلامی، یعنی «انقلاب الجزایر» که حقیقتاً انقلاب بود. آدم نمی‌تواند این کودتاهایی را که به اسم انقلاب، در آفریقا و آمریکای لاتین انجام گرفت یا آنچه در هند اتفاق افتاد، واقعاً خیلی انقلاب بداند؛ و الا من بعضی از این کشورهایی که انقلاب کردند را - کشورهای آفریقایی و غیر آفریقایی، موزامبیک، زیمبابوه و... دیده‌ام؛ اگر بشود اسم رویدادهای سیاسی- اجتماعی‌شان را انقلاب گذاشت! ما اینها را از نزدیک مشاهده کردیم؛ هیچ‌کدام آن چنان خصوصیتی ندارند که اصلاً بشود آنها را با انقلاب ما مقایسه کرد، اما این سه انقلاب، تا حدودی قابل مقایسه‌اند. البته به نظر من مقایسه اینها هم یک کار بسیار شیرین علمی است و چقدر خوب است که کسانی هم این کار را بکنند. هم علمی به معنای جامعه‌شناسی است، هم علمی به معنای تاریخی.

مقایسه انقلاب‌ها، یک کار بسیار شیرین علمی است.

شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه، بیست سال بعد از انقلاب اکتبر، و بیست سال بعد از انقلاب الجزایر را در نظر بگیرید. شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه - حدود سال ۱۸۰۹ - را نگاه کنید؛ چیزی که از فرانسه دوران لویی شانزدهم تغییر پیدا کرده، شخص پادشاه است! در سال ۱۸۰۹، پادشاهی به نام «ناپلئون بناپارت»<sup>۳</sup> بر سر کار است؛ یک امپراتور، تاج‌گذاری کرده، و به معنای واقعی کلمه، پادشاهی می‌کند. آراء مردم و آزادی، به آن معنایی که انقلاب کبیر فرانسه برایش تلاش کرد، در زندگی و در حکومت مطلقه ناپلئون یک ذره وجود ندارد! بله؛ تفاوت دیگرش آن است که لویی شانزدهم، پادشاه کم‌عرضه‌ای بود، در حالی که بناپارت، پادشاهی با عرضه و قوی محسوب می‌شد. آن چیزی که امروز فرانسه می‌تواند به عنوان افتخار بناپارت از آن یاد کند، این است که او ایتالیا و اتریش و بلژیک را فتح کرد - کارهای او این است دیگر - و الا بیست سال بعد از انقلاب، برای بناپارت هیچ افتخار دیگری از لحاظ آرمان‌های انقلاب - آن حرف‌هایی که «ژان ژاک روسو»<sup>۴</sup> و «ولتر»<sup>۵</sup> و دیگران می‌گفتند - در حکومت فرانسه مطلقاً وجود ندارد! البته اگر شما در این بیست سال نگاه کنید و ببینید در فرانسه چه گذشته است، حقیقتاً خواهید دید که انقلاب عظیم و شکوهمند ما، اصلاً برترین پدیده‌ای است که می‌تواند در این نمونه‌ها مورد نظر قرار گیرد.

در طول این بیست سال در فرانسه - تا قبل از اینکه ناپلئون روی کار بیاید - سه گروه، هر سه به عنوان انقلاب، سر کار آمدند. گروه اول، گروه انقلابیونی بودند که آن برخوردهای خشن،

بیست سال بعد از انقلاب فرانسه فقط شخص پادشاه تغییر یافته و هیچ‌کدام از آرمان‌های انقلاب وجود ندارد.

در طول این بیست سال در فرانسه، سه گروه بر سر کار آمدند و هر کدام، گروه قبلی را متهم و سپس نابود کردند.

کور و فراموش‌نشده‌ی و آن ویرانی‌ها را در تاریخ فرانسه کردند. به‌هرحال، یک انقلاب کردند؛ تا حدودی قابل تحمل بود. بعد از حدود پنج سال، گروه دوم سر کار آمدند و گروه اول را قلع و قمع کردند. شخصیت‌های برجستهٔ انقلابی، تقریباً بدون استثنا، اعدام شدند. این گروه دوم، گروه افراطیون بودند. کسانی بودند که انقلابیون اولیه را متهم به سازش‌کاری کرده و آنها را اعدام کردند. گروه سوم آمدند و گروه دوم را متهم به تندروی کردند؛ بعضی از آنها را اعدام و خیلی را تبعید نمودند و این تبعید تا سال‌ها ادامه داشت.

شما اگر «بینوایان» رمان معروف «ویکتور هوگو»<sup>۶</sup> را خوانده باشید، در اول داستان، صحبت پیرمردی است که جزو منتخبین همان گروه دوم بوده است. تا آن تاریخی که داستان ویکتور هوگو شروع می‌شود -تقریباً قرن نوزدهم، یعنی حدود سال ۱۸۲۵، شاید هم بیشتر- هنوز آن تبعیدی وجود داشته است که شما ماجرای آن تبعیدی و اینکه چه می‌کرد و چه می‌گفت و چطور هنوز می‌ترسید، را در آن داستان مشاهده می‌کنید؛ بعد، گروه سوم که کار خودشان را انجام دادند البته با ضعف تمام- زمینه را برای روی کار آوردن ناپلئون فراهم کردند و ناپلئون با استفاده از زرنگی‌ها و نبوغ خودش و اوضاع نابسامان فرانسه، در رأس قدرت آمد و پادشاهی را برگرداند؛ منتها نه پادشاهی به‌اصطلاح سلسلهٔ بوربون‌ها<sup>۷</sup> که همان لویی شانزدهم و غیره جزوش بودند. البته این وضعیت تا زمانی ادامه داشت که ناپلئون زنده بود. بعد که ناپلئون مرد، باز همان گروه یعنی پادشاهان بوربون‌ها؛ لویی هجدهم و غیره، سر کار آمدند و فرانسه تا ده‌ها سال، -تقریباً صد سال بعد از انقلاب فرانسه- دچار اضطراب بود. اینها واقعاً رویدادهای عجیب و داستان‌های مهمی است. من افسوس می‌خورم که چرا بعضی از جوانان ما با این مآجرها آشنا نیستند!

خلاصه، صد سال بعد از انقلاب، فرانسه مثل یک کشتی در حال تلاطم بوده است. پادشاهان متعدد سر کار آمدند و رفتند. بعد از ناپلئون، باز بوربون‌ها آمدند و رفتند، تا بالاخره کمونیست‌ها سر کار آمدند و باز رفتند، تا بعد از یکصدوخرده‌ای سال، جمهوری فرانسه سر و سامانی به خودش گرفت! حال شما آن را با بیست سال بعد از انقلاب ما مقایسه کنید؛ ببینید آنجا چه خبر بوده و اینجا چه خبر بود!

شما بیست سال بعد از «انقلاب اکتبر»<sup>۸</sup> یعنی سال ۱۹۳۷، شوروی را نگاه کنید. اینها را من و امثال من یادمان است. دیکتاتوری سیاه «استالین»<sup>۹</sup> بر شوروی در آن بیست سال حاکم بود. صدها هزار آدم به جرم مخالفت یا توهم مخالفت با حکومت استالین اعدام و نابود شدند و چند برابر آن به سبیری تبعید شدند و چه بلاها بر سرشان آمد. تمام رؤسای سطح اول انقلاب، یکسره به‌وسیلهٔ کسانی که بعداً وارث آنها بودند، اعدام، یا فراری شدند و عده‌ای در تبعید، کشته شدند. شما خود شوروی را هم که در سال ۱۹۳۷ نگاه کنید، می‌بینید که زمان اوج دیکتاتوری

بعد از ناپلئون، باز همان سلسلهٔ بوربون‌ها بر سر کار آمدند.

بعد از یکصدوخرده‌ای سال از انقلاب فرانسه، جمهوری فرانسه سر و سامان به خودش گرفت.

در طول بیست سال بعد از انقلاب اکتبر، دیکتاتوری سیاه استالین بر شوروی حاکم بود.

سیاه استالین است. این دیکتاتوری، با حفظ مبانی انقلاب نبوده؛ یعنی استالین، یک «تزار»<sup>\*</sup> واقعی بود. فقط از خانواده «رُمانف»<sup>\*\*</sup> نبود، فرد دیگری بود، اما یک تزار و یک پادشاه مطلق بود. من گمان نمی‌کنم هیچ پادشاهی که در قصر کرملین حکومت کرده بود، به قدر استالین پادشاهی کرده باشد. چون او هم در همان قصر و با همان تشریفات و همان امکانات و همان زندگی و اینها بود. استالین تنها چیزی که از انقلاب حفظ کرد، آن نیم‌تنه‌ای بود که تا آخر عمرش به شکل یک فرم می‌پوشید که تا بالا تکمه می‌خورد. آن را هم به مجردی که مُرد، اعقابش همان چند نفری که بودند کنار گذاشتند و هیچ چیز دیگر نماند؛ تمام شد! از انقلاب، فقط اسمش ماند؛ اگرچه از اول هم که انقلاب شد و سر کار آمده بودند، حکومت کارگری فقط اسم بود. این هم انقلاب شوروی، بعد از بیست سال!

انقلاب الجزایر<sup>۱</sup> را بعد از بیست سال، خود من دیدم. سالی که من به الجزایر رفتم، حدود نوزده سال از انقلاب گذشته بود. وضع آنها واقعاً عبرت‌انگیز است. انقلاب الجزایر، انقلاب اسلامی، انقلاب مساجد و انقلاب علمای دین بود. انقلاب، از مساجد، از مدارس دینی و از حوزه‌های علمیه شروع شد مثل انقلاب خود ما. لیکن حتی یک روز حکومت دینی در الجزایر به‌وجود نیامد! از همان اول فرانسوی‌ها توانستند هم فرهنگ و آداب خودشان، هم بی‌اعتقادی به دین را در الجزایر، که تحت نفوذشان بود و می‌رفت تا از یوغ استعمارشان خلاص شود، نفوذ دهند. در زمان ریاست جمهوری من، یکی از بزرگان الجزایر به دیدنم آمد. با من که صحبت می‌کرد، به زبان عربی حرف می‌زد. بعد می‌خواست جمله‌ای بگوید، لغت عربی به یادش نیامد؛ با اینکه زبان خودش و سخن‌گوی دولت بود! یک کمی فکر کرد، یادش نیامد. برگشت و به زبان فرانسوی، از همراهش پرسید این لغت چه می‌شود؛ او لغت عربی را به وی گفت؛ بعد او حرفش را با بنده ادامه داد. یعنی آنها حتی زبان عربی را نه دین را، بلکه زبان عربی و عربیت را - که ظاهراً خیلی برایش اهمیت قائل بودند، نتوانستند در الجزایر حفظ کنند و نگاه‌دارند و زنده‌کنند. در آنجا از اسلام، مطلقاً خبری نبود؛ از لحاظ وضع زندگی مادی و اقتصادی هم زیر بد [بودند]. وضع آنها از لحاظ کشاورزی، از لحاظ اقتصادی همه چیزشان - واقعاً زیر بد بود. البته یک حکومت به‌ظاهر انقلابی داشتند و مواضع سیاسی خوبی در دنیا می‌گرفتند. الجزایری‌ها فقط در زمان «بومدین»<sup>۱۱</sup> که رئیس‌جمهور بود - وقتی انقلاب پیروز شد، بر سر کار آمد - مواضع انقلابی، به معنای موضع مستقلی در مقابل آمریکا و استکبار می‌گرفتند و از مسأله فلسطین دفاع می‌کردند. بعد از گذشت چند سال، همین هم عوض شد!

البته من وقتی به وضع آنها نگاه می‌کنم - یادم است، خودم هم در یادداشت‌های روزانه‌ای

انقلاب الجزایر از مساجد و مدارس دینی شروع شد لیکن حتی یک روز حکومت دین در الجزایر به‌وجود نیامد.

\* کلمه روسی مشتق از سزار لاتینی، عنوان امپراتوران روسیه.

\*\* سلسله پادشاهان روسیه که از ۱۶۱۳ تا ۱۹۱۷ حکومت کردند و با انقلاب روسیه منقرض شدند.

که گاهی می‌نوشتیم، چیزهایی را در همین زمینه نوشته‌ام. حالا که ملاحظه می‌کنم، خیلی عبرت‌انگیز است. حرف‌هایی را که آن روز، الجزایری‌ها می‌گفتند، برای اینکه دفاع خودشان از قضیه فلسطین را پس بگیرند و از قضیه فلسطین دفاع نکنند و به‌خصوص به آمریکا نزدیک شوند، خیلی شبیه به حرف‌هایی است که مرتب رادیوهای بیگانه در شرایط کنونی القاء می‌کنند تا در ذهنیت مسؤولین کشور بیاید. نوع حرف‌ها همان حرف‌هایی است که الان هم وقتی آدم، رادیو بی‌بی‌سی، رادیو آمریکا و رادیو صهیونیستی را می‌شنود، می‌بیند که آنها می‌کوشند بلکه بتوانند همان گونه استدلال‌ها و همان حرف‌ها را، که آن‌روز در زبان الجزایری‌ها بود، در زبان ما هم جاری کنند که خوشبختانه نتوانسته‌اند و نخواهند توانست.

بیست سال بعد از انقلاب الجزایر نه‌اثری از پیشرفت‌های اخلاقی و معنوی بود و نه پیشرفت‌های مادی.

آنها حرف‌های رادیوهای بیگانه را قبول کرده بودند و بیست سال بعد از انقلاب، الجزایر دیگر انقلابی اسلامی و دینی نبود! ارزش‌های اخلاقی و معنوی، مطلقاً وجود نداشت؛ پیشرفت مادی هم نبود. شوروی‌ها اگر نتوانستند زندگی مردم را درست کنند، لااقل نتوانستند در مسابقه فضایی، کار برجسته‌ای نشان دهند. فرانسوی‌ها اگر نتوانستند آزادی و استقلال و اصول انقلابشان را تحقق ببخشند، لااقل نتوانستند فتوحات جهانی بکنند؛ اگرچه آن، مثبت نیست، اما از لحاظ مثلاً عنوان تاریخی می‌گفتند که ناپلئون از لحاظ فتوحات نظامی، شخص برجسته‌ای بود. که او هم آخر کار، نابود شد؛ یعنی در جنگ با روسیه به خاکستر نشست و به کلی از بین رفت.

هیچ قدرتی در دنیا در مقابل انقلاب کبیر فرانسه مبارزه نکرد.

ببینید این مهم است که آن‌روز در دنیا مقابل انقلاب کبیر فرانسه، به آن صورت قدرتی وجود نداشت و ارتباطات، آن‌طور نبود که بخواهد بایستد و مقابله و مبارزه کند؛ ولی بعد که فتوحات ناپلئون شروع شد، انگلیس و دیگران با او مقابله کردند. البته صراف‌های انگلیس، مخالف بودند، دوک‌های\* خود فرانسه یا آلمان یا فلان ملاکین عمده، مخالف بودند، اما قدرت سازمان یافته منسجم سیاسی که بنشیند طراحی کند و مبارزه سیاسی و نظامی و تبلیغاتی و روانی و همه را با هم بکند، اصلاً وجود نداشت.

در زمان انقلاب شوروی، از دشمنان خود روسیه هم کم شد.

و اما انقلاب شوروی وقتی که واقع شد، کمی از دشمنان خود روسیه هم کم شد؛ چون روسیه، دشمنان سنتی هم داشت. روسیه در جنگ بین‌الملل اول هم بود. یکی از دشمنان روسیه در همان جا آلمان بود. به مجرد اینکه انقلاب شوروی پیروز شد عکس انقلاب ما که وقتی پیروز شد، جنگ را به آن تحمیل کردند. جنگش تمام شد! موقتاً شوروی روسیه از جنگ بین‌الملل اول کنار کشید و جبهه به اصطلاح «متفقین» آن جنگ را که در مقابل آلمان و دیگر «متحدین»<sup>۱۲</sup> بودند، تنها گذاشت؛ یعنی جبهه شرقی را به کلی خالی کرد و ضربه‌های

\* دوک واژه‌ای است فرانسوی به معنای فرمانده و لقبی است که در روزگار پیشین در اروپا به مردان اشرافی که پس از شاهزادگان جای می‌گرفتند گفته می‌شد. دوک‌ها دوک‌نشین‌هایی (قلمرو حکمرانی) را در دست داشتند.

محکمی خورد. تقریباً حدود یک سال به همین شکل بود، بعد دوباره شوروی در اواخر جنگ، وارد جنگ شد و در منافع جنگ سهیم گردید. بنابراین در آن زمان، آن هم دشمنان آنچنانی نداشت. آنچه مهم است، این است که دشمنان انقلاب شوروی - که دشمنان سیاسی، یا دشمنان اقتصادی بودند - با آن محتوای خودش مبارزه کردند، اما با انقلاب ما، هم دشمنان انقلاب، یعنی دشمنانی که از لحاظ سیاسی ضربه می‌دیدند، مثل کسانی که در ایران نفوذ داشتند؛ یا از لحاظ اقتصادی ضربه می‌دیدند، مثل کسانی که از ایران، بهره می‌بردند؛ چه داخلی‌ها، چه خارجی‌ها، دشمن شدند و هم دشمنان دین؛ یعنی کسانی که در دنیا به خاطر اهداف بلندمدت، به‌خاطر ایده‌ها و تفکرها با اصل دین مخالف بودند. لذا شوروی با انقلاب ما تقریباً همان قدر دشمنی کرد که آمریکا! لاف‌در جنگ این‌طور بود. در حالی که شوروی، سابقه حضور در ایران نداشت که چیزی از دست داده باشد. به‌عکس، چون رقبیش رفته بود و دستگاه‌های استراق‌سمع آمریکایی‌ها در پشت مرز شوروی سابق، برچیده شده بود، باید از ما ممنون می‌شد و با ما همکاری و به ما کمک می‌کرد؛ ولی نکردند؛ چرا؟ به‌خاطر اینکه آنها از دین ضربه می‌خوردند. ایجاد یک حکومت دینی برای شوروی به‌خصوص با همسایگی جمهوری‌های مسلمان‌نشین - همان قدر مقرون به زیان بود که انقلاب برای آمریکا و از دست رفتن نفوذ کمپانی‌های آمریکایی و مستشاران آمریکایی ضرر داشت.

ببینید پس ما دو نوع دشمن در داخل داشتیم. در انقلاب شوروی، سرمایه‌داران، زمین‌داران و خرده‌بورژواها<sup>۱۳</sup> با انقلاب مخالفت کردند، اما یک مشت روشنفکران بودند که نان و آبی از رژیم گذشته شوروی عایدشان نمی‌شد، بعد هم با این رژیم، کنار آمدند و این رژیم هم زرنگی به‌خرج داد و جلب‌شان کرد. لذا می‌بینید روشنفکرانی که حتی در برهه‌ای ناراضی بودند، جزو رژیم جدید شوروی شدند و با آن همکاری کردند؛ برایش کتاب نوشتند! کتاب‌هایشان امروز هست. همان روشنفکران قبلی بودند، رمان‌نویس، شاعر، موسیقی‌دان و غیره، همه همکاری کردند. در ایران نه؛ کسانی بودند که از لحاظ آسیب‌دیدن از برخورداری‌های مادی، هیچ مشکلی با انقلاب نداشتند و تنها از لحاظ اینکه یک حکومت دینی بود و آنها از دین، لجشان می‌گرفت و دین را قبول نداشتند، با انقلاب مقابل شدند. این یکی از مسائل و حقایق قابل توجه است. چون انقلاب، مدعی و مروج دین بود و مردم را به دین‌داری سوق می‌داد و آنها تحت تأثیر فرهنگ غربی یا تفکرات گوناگون - به قول خودشان گرایش به ایدئولوژی‌ها و مکتب‌های گوناگون - با دین، میانه‌ای نداشتند؛ آن را نمی‌پذیرفتند. از طرف دیگر، حکومت‌هایی بودند که اصلاً انگیزه‌های استعماری نداشتند - نمی‌توانستند هم داشته باشند - اما به هر دلیلی چه به دلایل سیاسی، چه به دلایل عقیدتی، که با دین مخالف بودند، با انقلاب اسلامی، مخالف شدند. لذا چنین صف‌آرایی‌های عظیمی در مقابل کشور ما شده است

انقلاب اسلامی ایران دو نوع دشمن داشت؛ هم دشمنان سیاسی و اقتصادی و هم دشمنان دینی.

که الان هم ادامه دارد. اینها عوامل بیرونی هستند که همه روی تضعیف انقلاب کار کردند. شما خیال نکنید اینها بیکار نشستند؛ اینها همه کار و تلاش کردند تا جنگی شروع شد و همه هم به دشمن ما در آن جنگ کمک کردند.

بنابراین وقتی که ما مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم انقلاب ما بعد از بیست سال، آسیب‌های گوناگون یک انقلاب بزرگ مثل انقلاب فرانسه، یک انقلاب پر سروصدا مثل انقلاب شوروی و یک انقلاب به اصطلاح اسلامی مثل انقلاب الجزایر را مطلقاً نداشته است و این نشان‌دهنده نبیه این انقلاب است.<sup>۷۷/۱۲/۱۵</sup>

انقلاب ایران یک انقلاب هویتاً اسلامی بود.  
انقلاب اسلامی بود.

انقلاب ایران یک انقلاب هویتاً اسلامی بود. انقلابی بود که با انگیزه‌های اسلامی و با خط مشی اسلامی و با رهبری اسلامی و با شعارهای اسلامی و بالاخره حتی با تاکتیک‌های اسلامی پیش رفت. در این مبارزه، ما حتی از تاکتیک‌های ضداسلامی و غیراسلامی استفاده نکردیم. یعنی رهبر ما حتی یک دروغ مصلحتی هم نگفت در طول مبارزه، و این یک شیوه و یک منش اسلامی است. انقلابی هویتاً اسلامی. چون این انقلاب هویتاً اسلامی است دشمن‌هایش در دنیا مشخص می‌شوند. این دشمن‌ها چه کسانی هستند؟ اگر یک جنبش و یک انقلاب صرفاً ضد امپریالیستی<sup>۱۴</sup> باشد، غارت‌گران بین‌المللی با آن انقلاب مبارزه خواهند کرد، اما اگر نه فقط ضد غارت‌گری، بلکه ضد هرگونه سلطه‌جویی بیگانگان باشد؛ یعنی سلطه فرهنگی، سلطه سیاسی و سلطه اقتصادی، آن وقت نه فقط سیاست‌های استعماری و استثماری با او مخالفت خواهند کرد، بلکه حتی فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های سلطه‌طلب هم با آن جنبش مخالفت می‌کنند و این درست چیزی است که برای جنبش اسلامی ایران پیش آمده و شما این را مشاهده می‌کنید. ما در سطح بین‌المللی فقط با کارشکنی غارت‌گران روبرو نیستیم، بلکه حتی با فرهنگ‌های سلطه‌جو و با سیاست‌های سلطه‌جو هم روبرو هستیم. آنها هم کارشکنی می‌کنند؛ لذاست که شما می‌بینید در طول دوران مبارزات ما، هیچ‌یک از قدرت‌های عالم، به معنای واقعی کلمه برای مبارزین ما و مبارزه ما، کف نزدند، از ما تجلیل نکردند، ما را حتی جدی نگرفتند. با اینکه می‌دیدند مستضعفین در این مملکت مشغول مبارزه هستند، با مستکبرین ساختند؛ حتی کسانی که ادعای حمایت از مستضعفین را دارند. این به دلیل اسلامی بودن جنبش ماست.<sup>۵۸/۳/۱</sup>

منشأ انقلاب اسلامی در تدین و ایمان است.

پس ببینید منشأ این انقلاب را چه می‌دانم. من می‌گویم منشأش در تدین و در ایمان است.<sup>۷۷/۱۲/۱۵</sup> ایمان مذهبی و اسلامی. ایمان مذهبی عبارت است از تضمین و تأمین‌کننده بخشی از استعداد و توانایی‌های انسان که بیشترین تأثیر را در انتخاب راه‌ها و پیمودن آنها دارد. ایمان مذهبی به انسان قدرت، شجاعت، معرفت، استقلال، اتکاء به نفس، ثبات و استقامت در میدان‌های سرشار از خطر می‌دهد. ایمان، نقش واقعیات را به انسان، آنچنان

تأثیر ایمان در زندگی بشر

که هست، می‌نماید. اگر انسانی باایمان باشد، قدر و ارزش و مقدار پدیده‌های مادی و توانایی‌های آنها را می‌شناسد و دربارهٔ آنها نه زیاده‌روی می‌کند و نه کوتاهی. این خاصیت ایمان است. انسانی که ایمان ندارد، برای ارزش‌های مادی حسابی بیش از آن‌چه که باید باز کند، باز می‌کند و پول و مقام و قدرت و نظایر آن، در زندگی او نقش می‌یابد. انسان باایمان برای پول و آسایش و رفاه زندگی این دنیا، نقش مناسب آن را قائل می‌شود و برای معنویت، آخرت، رضای خدا، بهشت و همهٔ ارزش‌های معنوی دیگر که خرد انسان آنها را درمی‌یابد، ارزش مناسب و جایگاه شایسته‌ای در نظر می‌گیرد. در بعضی جاها که پای علم لنگ است، ایمان، کارساز است. اگر شما تاریخ و تنگناهای زندگی بشر را نگاه کنید، خواهید دید این تنگناها بیشتر با سرانگشت ایمان باز شده است تا با مشت علم. جایی که علم در آنجا پیاده و ناتوان است، ایمان، کشورها را نجات داده و ملت‌ها را از اسارت خارج کرده است. ایمان، تسلط بدی‌ها و زشتی‌ها و ستم‌ها را زایل کرده است.<sup>۷۴/۷/۲۵</sup>

ایمان به معنای تدین و تعبد، نه ایمان به معنای مجرد خودش که بگوییم ما آدم باایمانی هستیم، اما در عمل، نه اهل نمازیم، نه اهل تعبد و ذکریم، نه اهل توجه به خدا و عمل کردن به هیچ‌یک از فرایضیم، فقط می‌گوییم ما باایمانیم! نه؛ من اصلاً این ایمان را نمی‌گویم. این ایمان، همانی است که قرآن اشاره می‌کند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»\* تسلیم شدیم. آن، تسلیم‌شدن است، نه ایمان آوردن. ملت ما ایمان اسلامی داشتند. یکی از مسائلی که من قبل از انقلاب، همه جا بحث می‌کردم، این بود که می‌گفتم مردم ما - که آن وقت متهم به بی‌ایمانی می‌شدند - اتفاقاً مؤمنند؛ منتها مؤمن به همان چیزی که خودشان از اسلام شناخته‌اند، برای آن فداکاری هم می‌کنند، مالشان و جانشان را هم می‌دهند و تحمل زحمات را هم می‌کنند. بعد معلوم شد که همین‌طور است؛ ملت ایران، ملت مؤمنی بود. امروز هم ملت، خوشبختانه مؤمن است. بعد خواهیم گفت که اساسی‌ترین هدف دشمنان انقلاب هم همین ایمان و تعبد است. آماج حملات آنها، این است و منبع لایزالی است که انقلاب، از آن تغذیه کرده و خوشبختانه از خیلی از آسیب‌ها دور مانده است.<sup>۷۷/۱۲/۱۵</sup>

ایمان و تعبد منبع لایزالی است که انقلاب اسلامی از آن تغذیه کرده و خوشبختانه از خیلی از آسیب‌ها دور مانده است.